

عوامل موثر بر خشونت مردان علیه زنان: مطالعه موردی خانواده‌های تهرانی رضا همتی

در این مقاله با بهره‌گیری از دو رویکرد عمده فمینیستی و رهیافت خشونت خانوادگی تأثیر عوامل اجتماعی، اقتصادی و روان‌شناختی بر خشونت مردان علیه زنان در خانواده‌های تهرانی بررسی می‌شود؛ پدیده‌ای که در دهه‌های اخیر به عنوان یک مسئله اجتماعی مهم در جامعه ما مطرح شده است. در این تحقیق مسئله اصلی این است که چه عامل یا عواملی در بروز رفتارهای خشونت‌آمیز مردان علیه زنان در خانواده‌های تهرانی مؤثرند و چه راهکارهایی را می‌توان برای کاهش این امر ارائه کرد. این مطالعه به شیوه پیمایشی بر روی ۳۲۰ خانوار و طراحی دو نوع پرسشنامه جداگانه برای مردان و زنان و با استفاده از روش‌های آماری چون رگرسیون چندمتغیری و تحلیل مسیر صورت گرفته است. یافته‌های تحقیق حاضر نشان می‌دهد در کنار برخی از متغیرهای زمینه‌ای چون سن، تعداد فرزندان و... از بین تمام متغیرهای مستقل، چهار متغیر (رضایت اجتماعی، اسنادهای منفی و عزت‌نفس و پایگاه اقتصادی و اجتماعی)، رابطه مستقیمی با خشونت کلی (فیزیکی و عاطفی) دارد و سایر متغیرها (اعتقاد به ایدئولوژی پدرسالاری، گرایش به پذیرش همسر آزاری، نگرش به نقش اجتماعی زنان، جامعه‌پذیری خشن) رابطه غیر مستقیمی را با خشونت کلی نشان می‌دهند.

کارشناس ارشد پژوهش‌گری علوم اجتماعی دانشگاه شهید بهشتی <Rhemati2000@yahoo.co.uk>

<

کلید واژه‌ها: ایران، تهران، خشونت، زنان

مقدمه

خشونت خانوادگی (family violence) یکی از مسائل مهمی است که از دیدگاه‌های مختلفی چون دیدگاه اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، جمعیت‌شناختی و بهداشتی مورد توجه قرار گرفته است. خشونت همسران در همه کشورهای و در همه گروه‌های اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و فرهنگی رخ می‌دهد. در هر سال بیش از دو میلیون زن از طرف همسرانشان بدرفتاری می‌بینند و ۵۰ درصد نیز به طرق مختلف در زندگی‌شان قربانی خشونت می‌شوند. اگرچه زنان هم می‌توانند علیه مردان خشونت به خرج دهند اما نتایج تحقیقات مختلف نشان می‌دهد که زنان هشت مرتبه بیشتر از مردان در معرض خشونت همسرانشان قرار دارند (Soler et al., 2001).

با این‌که تحقیقات مرتبط با خشونت‌های زناشویی در مراحل اولیه خود به سر می‌برد ولی درباره ماهیت و علل مختلف آن توافقی‌های زیادی به چشم می‌خورد. بدرفتاری زناشویی عموماً بخشی از الگوی کنش‌های بدرفتارانه یا کنترلی است، تا یک عمل مجزای پرخاش‌گری فیزیکی. همسر آزاری (wife abuse) دارای اشکال و ابعاد مختلفی است؛ از بدرفتاری فیزیکی و آزارهای روانی گرفته تا بدرفتاری جنسی؛ ولی غالباً شامل رفتارهای کنترلی مثل جدا کردن زن از خانواده، دوستان و محدود کردن وی در دسترسی به منابع مختلف می‌شود. در نزدیک به ۵۰ مورد پیمایش در تمام نقاط جهان ۱۰ درصد تا بیش از ۵۰ درصد از زنان به نحوی از انحاء مورد بدرفتاری فیزیکی همسرانشان واقع شده‌اند و در نزدیک به یک‌سوم تا نیمی از موارد، بدرفتاری فیزیکی با خشونت روانی همراه بوده است (population report, 1999). با وجود این که ترکیب‌های منظم محدودی درخصوص پرخاش‌گری مردان علیه زنان وجود دارد (Julian & Mckenrg, 1993)، عمده‌ترین انتقاد از تحقیقاتی که در این خصوص انجام گرفته فقدان مدل‌های نظری برای تعیین روابط

چندگانه‌ای است که در لایه‌های زیرین خشونت علیه زنان جریان دارد (Ibid) و علی‌رغم بنیان‌های نظری و تجربی قوی برای چنین تحقیقاتی، تلاش‌های اندکی برای بسط مدل‌های پیش‌بینی کنند، صورت گرفته است (Stith & farley, 1993).

(۱) بیان مسئله

بی‌تردید یکی از مهم‌ترین نهادهای جامعه، نهاد خانواده است. اهمیت خانواده از این روست که نه تنها محیط مناسبی برای همسران است بلکه وظیفه جامعه‌پذیری و تربیت نسل‌های آتی را نیز بر عهده دارد. در حال حاضر خانواده‌ها دچار انواع آسیب‌پذیری و بحران هستند که برخی از آنها عبارتند از: طلاق، اختلاف و تضادهای زناشویی، بدرفتاری با افراد مسن (elder abuse)، خودکشی، کودک آزاری (child abuse)، کودکان فراری و خشونت زناشویی. این بحران‌ها موجب می‌شود که خانواده نتواند به عملکرد اساسی خویش یعنی تزریق عاطفه و وجدان اخلاقی به مجموعه عناصر خویش عمل کند. و هرگاه بنیان عاطفی و اخلاقی خانواده که از همبستگی میان اعضایش نشأت می‌گیرد، متزلزل شود تصور سایر آسیب‌های اجتماعی نیز دور از ذهن نخواهد بود (مشکاتی و مشکاتی، ۱۳۸۱). خانواده‌هایی که در آن‌ها خشونت به وفور دیده می‌شود فرزندان مستبد، بدون اعتماد به نفس و نابهنجار پرورش می‌دهند و خود بزرگسالان نیز در محیط کار، رفتارهای نابهنجار اجتماعی داشته و در مقایسه با دیگران از کارایی کم‌تری برخوردارند که در مواردی به از کار برکنار شدن آن‌ها منجر می‌شود. به‌علاوه این افراد مزوی شده، در روابط اجتماعی از خود تزلزل و عدم اطمینان نشان می‌دهند و تمایل بسیار زیادی به خودکشی و مصرف مواد مخدر دارند (اعزازی، ۱۳۸۰: ۱۸). بنابراین در جامعه‌ای که زنان و کودکان در آسایش و رفاه نباشند تصور جامعه سالم خیالی بیش نخواهد بود (چلبی، ۱۳۸۰).

(۲) چارچوب نظری

۲-۱) خشونت حاصل از یادگیری

نظریه یادگیری اجتماعی مبتنی بر این فرض اساسی است که انسان‌ها رفتارهایشان را از طریق مشاهده رفتارهای دیگران و الگو قرار دادن آنچه آن‌ها انجام می‌دهند یاد می‌گیرند (Oneil, 1998; Dutton, 1995; Barnett et al, 1997). فرآیندهایی که در کانون این نظریه قرار دارد مدل‌بندی (modeling) یا به اصطلاح دیدن و عمل کردن نام دارد که در آن فرد رفتارهای شناختی و اجتماعی را از طریق مشاهده و تقلید یاد می‌گیرد و این یادگیری از طریق مشاهده پاداش‌ها و مجازات‌های اعمال شده، تقویت می‌شود.

در باب خشونت خانوادگی نظریه یادگیری اجتماعی پیش‌بینی می‌کند از آن‌جا که والدین رفتارشان با همدیگر و شیوه تعامل با کودکان مدل‌های نقشی مهمی برای کودکانشان به حساب می‌آیند، لذا کودکانی که شاهد رفتارهای پرخاش‌گرانه والدینشان هستند بیش‌تر احتمال دارد که این رفتارها را در تعامل با دوستانشان تقلید کنند. رفتارهای پرخاش‌گرانه والدین با کودکان (تنبیه بدنی) این مدل را به کودکان یاد می‌دهد که کتک زدن و یا حتی سیلی زدن، روش‌هایی برای حل مشکلات است. بنابراین به نظر می‌رسد تجربه رفتارهای متعارض والدین، فقدان عملکردهای مناسب و مشاهده پرخاشگری آنان از سوی کودکان می‌تواند احتمال ارتکاب آنان به خشونت و همسر آزاری را در بزرگسالی افزایش دهد (Cunningham et al, 1998).

۲-۲) خشونت به عنوان برآیند اسنادهای منفی

همچنان که در کار کلی و بیم (Kelley & Bem) آمده است اسناد دادن (attribution)، به فرآیند پردازش (processing) یا درک خصایصی اشاره دارد که حالت وضعیتی دارند. نظریه اسناد، فرآیندهایی را توضیح می‌دهد که افراد در آن‌ها مفاهیم، تمایلات و صفتهای پایداری را جستجو کرده و به دست می‌آورند. در خصوص همسر آزاری شواهد گسترده حاکی از آن است که اسنادهای همسران به وقایع زندگی، تابعی از رضایت و خشنودی زناشویی آنان است؛ مخصوصاً همسرانی که تحت استرس اند، احتمال زیاد دارد که مشکلات زناشویی و رفتارهای منفی همسرشان را به خصایص ثابت و کلی همسرشان

نسبت داده و رفتارها را تعمدی، دارای انگیزه‌های بدخواهانه و مستحق سرزنش بدانند. یکی از پیامدهای اسنادهای نامناسب، کاهش کیفیت زناشویی است که خود رابطه مستقیمی با خشونت زناشویی دارد (Karnay et al, 1995).

۲-۳ نقش همسران در بروز خشونت

ویلیام گود (Wiliam Good) اولین کسی بود که در ۱۹۷۱ «نظریه منابع» بلاد و ولف (Blood & Wolf) را برای تبیین خشونت مردان علیه زنان به کار گرفت. از نظر گود تمام سیستم‌های اجتماعی تا اندازه‌ای به زور و قدرت متکی‌اند. خشونت و تهدید برای سازمان سیستم‌های اجتماعی که خانواده نیز جزئی از آن است ضروری است. او خاطر نشان می‌کند که خشونت منبعی مثل پول و صفات فردی است که می‌تواند برای جلوگیری از اعمال ناخواسته یا اعمال رفتارهای مورد نظر به کار رود. هر چه منابع در دسترس افراد بیش‌تر باشد توانایی فرد برای استفاده از قدرت بیش‌تر می‌شود و بنابراین احتمال کم‌تری می‌رود که از خشونت استفاده کند. خشونت بایستی به عنوان یک منبع غایی در نظر گرفته شود زیرا زمانی از آن استفاده می‌شود که سایر منابع در رسیدن به اهداف مورد نظر ناکافی‌اند. (Hoffman, 1994; Gelles, 1985; Anderson, 1997).

۲-۴ نظریه فمینیستی

در نظریه فمینیستی آراء همگنی مشاهده نمی‌شود و غالباً مشتمل بر دیدگاه‌های متناقض است. علی‌رغم این تنوع و کشمکش، فمینیست‌ها مفروضاتی اساسی در باب جایگاه زنان در جامعه غربی دارند. اصلی‌ترین مضمون این جنبش این است که جامعه بر مبنای پدرسالاری ساختار یافته است. در نظم اجتماعی پدرسالارانه، مردان از طریق سلطه بر زنان و انحصار نهادهای اجتماعی موقعیت برتری نسبت به زنان پیدا کرده‌اند و فرمان‌برداری زنان از طریق مردان و نهادهای مسلط مردانه نهادینه شده است. فمینیست‌ها در تبیین تقسیم کاملاً جنسیتی قدرت، به ریشه‌های تاریخی این نابرابری‌ها در جامعه معاصر پرداخته و به

آن شرایط اجتماعی و سیاسی تأکید دارند که در آن خشونت مردان بروز می‌کند و بر روابط زنان و مردان تأثیر می‌گذارد (Cunningham) et al, 1998:20)). اگرچه ورژن‌های لیبرال، سوسیالیست و مارکسیست نظریه‌های فمینیستی درخصوص منشاء پدربسالاری و نحوه استمرار و بقای آن و چگونگی از بین بردن آن اتفاق نظر ندارند اما همه آن‌ها بر این عقیده‌اند که پدربسالاری پایه‌های ایدئولوژیکی و ساختاری خشونت علیه زنان را فراهم می‌آورد از نظر اکثر فمینیست‌ها خشونت علیه زنان تنها در متن اجتماعی که زنان را به صورت فرمانبردار مردان تعریف می‌کند، صورت می‌گیرد (Smith, 1990).

نکته دومی که فمینیست‌ها بر آن انگشت می‌گذارند این است که سایر ره‌یافت‌ها (من‌جمله ره‌یافت خشونت خانوادگی) تأثیر جنسیت بر زندگی زناشویی و روابط جنسی با جنس مخالف را در نظر نمی‌گیرند و به لحاظ جنسی به قدرت در خانواده به عنوان پدیده‌ای ختشی می‌نگرند. در حالی‌که از نظر فمینیست‌ها زندگی زناشویی چنان ساختار یافته است که شوهر نسبت به همسر از قدرت بیش‌تری برخوردار است. مردان نان‌آور خانواده بوده و زنان مسئول نگهداری بچه‌ها و خانه‌داری‌اند و از قدرت چانه‌زنی مشابهی نسبت به شوهرشان برخوردار نیستند. بنابراین شوهران، پایگاه بالاتری داشته و بر تصمیم‌گیری‌های عمده کنترل خواهند داشت (Lenton, 1995). و این امر تأثیر مستقیمی بر خشونت علیه زنان دارد. برای مثال اشتراوس و دیگران میزان بالایی از بدرفتاری را در میان زوج‌هایی گزارش داده‌اند که سبک تصمیم‌گیری مردسالارانه داشتند. بدرفتاری با زنان نه تنها با نگرش‌های مردسالارانه بر خانواده مرتبط است بلکه با زمینه ساختاری بزرگ‌تر پدربسالاری نیز مرتبط است وقتی که نابرابری ساختاری بالاست، نرخ خشونت علیه زنان هم افزایش می‌یابد. (Gelles, 1995:45).

۲-۵) گرایش به خشونت

محققان بسیاری رابطه بین همسرآزاری با گرایش به پذیرش خشونت خانوادگی را بررسی کرده‌اند. مطالعاتی که از دیدگاه فمینیستی، اجتماعی و فرهنگی انجام گرفته اغلب ارتباط

محکمی را بین گرایش به پذیرش خشونت خانوادگی و ارتکاب به خشونت واقعی نشان داده است. تحقیقات متعددی رابطه مثبت بین گرایش مثبت به خشونت و همسرآزاری را به اثبات رسانده است (Margolin et al, 1998; Kent et al, 2000; Holtzworth-Monroe, 1996). فرانکل و شوگرمن در مطالعه فرا تحلیل (meta analysis) خود نشان دادند که مردان خشن نسبت به مردان غیر خشن گرایش مثبت تری به استفاده از خشونت فیزیکی در زندگی زناشویی دارند.

با وجود چنین نتایجی، برخی مطالعات، ارتباطی بین گرایش به پذیرش خشونت خانگی و ارتکاب واقعی به خشونت علیه همسران نیافتند. هتالینگ و شوگرمن نشان دادند که گرایش‌های غالب مردان امکان دارد چنان وسیع و نافذ باشد که از این لحاظ تمایز مردان خشن و غیر خشن میسر نباشد. از سوی دیگر تحقیقات نشان داده است که سطح کلی پرخاش‌گری مردان، به طور مشخص نشان‌دهنده تمایل آنان به بدرفتاری علیه همسرشان نیست بلکه پرخاش‌گری کلی مردان در ترکیب با سایر عوامل (تجربه سطح بالایی از استرس و عدم دلبستگی به طرف مقابل) در گرایش آنان به رفتارهای خشونت‌آمیز با همسرشان مؤثر است (Kane et al, 2000).

۲-۶ نظریه‌های ترکیبی (Integrative Theories)

در علوم اجتماعی به طور عام و روان‌شناسی به طور خاص، پدیده‌های انسانی بسیار پیچیده، به سطح مسائلی ساده تقلیل داده می‌شوند؛ به طوری که در ارتباط با یک یا دو متغیر قابل پیش‌بینی باشند. این نوع تقلیل‌گرایی (reductionism) در بسیاری از موارد، موضوعات انسانی پیچیده را بسیار ساده‌انگارانه جلوه می‌دهد. به همین سبب مدل‌های چند سطحی به منظور توضیح روابط و علل و تأثیرات ممکنه به وجود آمده‌اند. داتن برای اولین بار به اهمیت ترکیب عواملی که احتمالاً در خشونت مردان علیه زنان دخالت دارند پی برد. مدل ترکیبی او مشتمل بر متغیرهای روان‌شناختی و جامعه‌شناختی بود (Gelles, 1985; O leary, 1993). بعدها نیز کوشش‌های چندی در راه توسعه و بسط

مدل‌های چندگانه صورت گرفت (Haffman et al, 1994; Soler et al, 1994; Karney). یکی از تلاش‌های چشم‌گیر در این زمینه، ره‌یافت اکولوژیکی است که خشونت را به عنوان یک پدیده چند بعدی (multifaced) در نظر می‌گیرد که از تعامل بین عوامل فردی، وضعیتی و اجتماعی ناشی شود. این ره‌یافت چند بُعدی برای اولین بار برای بررسی علل کودک‌آزاری استفاده شد. سپس این ره‌یافت از طرف نظریه‌پردازان مختلف مثل کلسون (Clerson. E)، داتن، ادلسون (Edleson J)، تولمن (Tolman, M) و کُرسی (Corsi, J) برای بررسی کتک کاری بین همسران به کار گرفته شد. (Heise, 1998).

چهارچوب اکولوژیکی مشتمل بر چهار سطح تحلیل است:

- سطح اول، سطح انتولوژیک است که مشتمل بر عوامل تاریخی - فردی است که هر فردی آن را در روابط یا رفتارهایش بروز می‌دهد؛
- سطح دوم میکروسیستم نام دارد که به زمینه بلافصلی اشاره دارد که بدرفتاری در خانواده یا سایر روابط نزدیک و خویشاوندی در آن رخ می‌دهد؛
- سطح سوم، اکوسیستم نام دارد که متشکل از نهادها و ساختارهای اجتماعی رسمی و غیر رسمی است که در میکروسیستم محاط است: جهان کار، همسایگان، شبکه‌های اجتماعی و گروه‌های هویتی؛
- سطح چهارم، تحلیل ماکروسیستم نام دارد که شامل نگرش‌ها و نظراتی است که فرهنگ را در حالت کلی آن مد نظر قرار می‌دهد (popualtion report, 1999; Hampton et al, 1999).

۳) روش تحقیق

با توجه به محدودیت‌های موجود در بهره‌گیری از مطالعات موردی (همچون عدم تعمیم نتایج آن) و داده‌های ثانویه (see Watts & Zimmerman, 2000)، برای پی بردن به میزان و عوامل مؤثر بر خشونت (فیزیکی و عاطفی) مردان علیه زنان، از روش پیمایشی استفاده شده است. و برای تحلیل داده‌ها نیز از ضرایب همبستگی، ضرایب رگرسیون و تحلیل مسیر بهره گرفته شده است.

۳-۱) جامعه آماری

جامعه آماری تحقیق حاضر را خانواده‌های تهرانی ساکن در مناطق مختلف تهران و شمیرانات تشکیل می‌دهد. داده‌های مربوطه نیز از ۳۲۰ خانواده بدست آمده که در هر خانواده با دو نفر (زن و شوهر) به طور جداگانه مصاحبه شده است.

۳-۲) واحد تحلیل

واحد تحلیل تحقیق حاضر را خانواده‌های تهرانی ساکن مناطق بیست و دو گانه تهران و شمیرانات تشکیل می‌دهد.

۳-۳) واحد مشاهده

با توجه به صحت و اعتبار بیش‌تر داده‌های به‌دست آمده از هر دو زوج (see Anderson, 1999; Lambert & Fairstone, 2000)، واحد مشاهده در این تحقیق زن و شوهر در نظر گرفته شده‌اند.

۳-۴) ابزار مشاهده

پژوهش حاضر به صورت مصاحبه انجام گرفته است و ابزار گردآوری داده‌ها با توجه به نوع تحقیق، دو نوع پرسشنامه جداگانه برای زن و شوهر است که در مجموع ۶۴۰ نفر مصاحبه شده‌اند. در تحقیق حاضر از اعتبار صوری (face validity) برای تعیین اعتبار و از آلفای کرونباخ (Cronbach's Alpha) برای سنجش روایی مقیاس‌ها بهره گرفته شده است.

۳-۵) فرضیه‌های تحقیق

- با توجه به سؤال اصلی تحقیق و نظریه مبنای آن، فرضیه‌های زیر مورد بررسی قرار گرفت:
- بررسی رابطه خشنودی زناشویی والدین با خشونت مردان علیه زنان؛
 - بررسی رابطه اسنادهای مردان با خشونت علیه زنان؛
 - بررسی رابطه اعتقاد به ایدئولوژی پدرسالاری از سوی مردان با خشونت علیه زنان؛

- بررسی رابطه گرایش مردان به پذیرش همسر آزاری با خشونت علیه زنان؛
- بررسی رابطه نگرش مردان به نقش اجتماعی زنان با خشونت علیه زنان؛
- بررسی رابطه عزت نفس مردان با خشونت علیه زنان؛
- بررسی رابطه جامعه‌پذیری خشن قبلی مردان با خشونت علیه زنان؛
- بررسی رابطه پایگاه اقتصادی - اجتماعی همسران با خشونت مردان علیه زنان؛

۴) سنجش

۴-۱) متغیر وابسته

استراتژی مهم تحقیقات کمی، بهره‌گیری از مقیاس‌ها و شاخص‌های مختلف برای سنجش ابعاد مختلف مسائل تحت بررسی است. یکی از اولین مقیاس‌های به کار رفته در بررسی خشونت خانوادگی، مقیاس CTS است که در ۱۹۷۴ به دست اشتراوس بسط و گسترش یافت. این مقیاس برای مطالعه پیمایشی سطح کلان خشونت در روابط (میان همسران، همسران و بچه‌ها، و بین بچه‌ها) خانواده‌های آمریکایی طراحی شده است. این مقیاس سه بعد خشونت را تحت بررسی قرار می‌دهد: استدلال (reasoning) استفاده از بحث‌های منطقی، پرخاش‌گری زبانی و پرخاش‌گری فیزیکی (Schumacher, 2001). نسخه‌های مختلفی از CTS چون فرم N، فرم A و فرم R در سال‌های اخیر بسط یافته و مطالعات مختلف تحلیل عاملی، اعتبار سازه‌ای این مقیاس را به اثبات رسانیده است (Schafer, 1996). با وجود مزیت‌های این مقیاس انتقادات چندی بر آن وارد شده است. به نظر برخی از منتقدان این مقیاس متشکل از پاره محدودی از اعمال خشونت آمیز بوده و بسیاری از انواع اعمال بدرفتارانه را پوشش نمی‌دهد. نقطه ارجاعی (reference point) CTS یک سال است که امکان دارد پاسخ‌گو در به خاطر آوردن موارد خشونت در یک‌سال گذشته خود دچار مشکل شود. همچنین این مقیاس، بدرفتاری جنسی و عاطفی پاسخ‌گویان را مد نظر قرار نمی‌دهد (Rodenburg & Fantuzzo, 1993).

با توجه به توضیحات فوق و محدودیت‌ها و انتقادهای وارد بر مقیاس‌های مختلف خشونت علیه زنان، همچنین به سبب حساسیت سنجش این متغیر و لحاظ کردن ابعاد مختلف آن در تحقیق حاضر به منظور سنجش این متغیر (خشونت فیزیکی و روانی)، از ترکیبی از مقیاس‌های زیر استفاده شد:

- سنجش همسر آزاری (Measure of Wife Abuse) رودنبرگ و فانتازو (Rodenburg & Fantuzzo, 1993)؛
- شاخص تضاد زناشویی (Domestic Conflict Index) مارگولین و دیگران (Margolin et al, 1990)؛
- پرسشنامه رفتارهای سوء (Abusive Behavior Inventory) کمپل و شپرد (Campbell & Shepard, 1992)؛
- بدرفتاری روانی زنان (Psychological Maltreatment of Women Scale) تولمن (Tolman, 1989)؛
- نسخه نهایی مقیاس تاکتیک‌های تضاد (Conflict Tactics Scale) اشتراوس و دیگران (Straus et al, 1996)؛

- گویه‌های مطرح شده در کار فولین‌اشتاد و دهارت (Follingstad & Dehart, 2000). در مجموع برای سنجش خشونت عاطفی (زبانی و مالی) ۲۲ آیتم استفاده شد که ضریب روایی آلفای کرونباخ این آیتم‌های انتخابی از مقیاس‌های مختلف، ۰/۸۶ است که حاکی از همبستگی درونی خوب آن‌ها با کل مقیاس است.

برای سنجش خشونت فیزیکی نیز از تدبیر فوق استفاده شد و در مجموع برای سنجش خشونت فیزیکی (شدید و ملایم)، ۷ آیتم انتخاب شد که آلفای کرونباخ محاسبه شده برای خشونت فیزیکی کلی آن، ۰/۷۸، خشونت فیزیکی ملایم ۰/۵۷ و خشونت فیزیکی شدید ۰/۷۲ به دست آمد.

۴-۲) متغیرهای مستقل

رضایت از زندگی زناشویی: برای اندازه‌گیری این متغیر، از مقیاس کوتاه سازگاری زناشویی دو جانبه (dyadic adjustment scale) هانسل و دیگران (Hunsley et al, 1995) استفاده شده که آلفای کرونباخ آن ۰/۸۹ است.

اسنادهای منفی مردان: برای اندازه‌گیری این متغیر از معیار اسنادهای ارتباطی (relational attribution measure) فینچام و برادبوری (Fincham & Bradbury, 1992) استفاده شده است. این مقیاس دارای چهار واقعه تحریک‌آمیز است که در تحقیق فوق بنا به مصلحت روش‌شناختی از دو واقعه تحریک‌آمیز (عیب‌جویی و کم‌محبتی همسر) استفاده شده و روایی آن ۰/۸۶ به دست آمده است.

پذیرش ایدئولوژی پدرسالارانه: این متغیر با مقیاس پدرسالاری اسمیت اندازه‌گیری شده است. آلفای کرونباخ نسخه انگلیسی، ۰/۷۹ (Smith, 1990) و آلفای کرونباخ حاصل از مطالعه کنونی ۰/۷۳ است.

نگرش به نقش اجتماعی زنان: در این مطالعه از نسخه کوتاه و اصلاح شده مقیاس نگرش به زنان اسپنس و هلمریش (Spence & Helmreich, 1972) استفاده شده است. نسخه انگلیسی این مقیاس دارای آلفای کرونباخ ۰/۸۹ است و در مطالعه حاضر ضریب آلفای کرونباخ حاصله برابر ۰/۷۵ مشخص شده است.

گرایش به همسر آزاری: برای سنجش این متغیر، نسخه کوتاه پرسشنامه مقیاس بررسی عقاید در باب کتک زدن زن (the inventory of belifes about wife beating) ساندرز و دیگران (Sunders et al, 1987) به کار گرفته شده است و روایی حاصله از مقیاس مزبور، ۰/۷۳ است.

عزت نفس: این متغیر به کمک مقیاس عزت نفس روزنبرگ (Rosenburg, 1965) سنجیده شده است و ضریب آلفای کرونباخ حاصله در آن برای مردان، ۰/۷۸ به دست آمده است.

جامعه‌پذیری خشونت‌آمیز: برای سنجش سابقه بدرفتاری در خانواده و منشاء مبتنی بر نظریه یادگیری اجتماعی، از چهار گویه استفاده شده است. این سازه دارای دو مقیاس

فرعی تجربه خشونت فیزیکی و زبانی و مشاهده خشونت فیزیکی و زبانی در دوران کودکی است و ضریب آلفای کرونباخ کلی این موارد، ۰/۸۵ تعیین شده است.

۵) یافته‌های تحقیق

آماره‌های توصیفی برخی از متغیرها در جدول یک آمده است. متوسط سن مردان ۵/۵ سال بیشتر از متوسط سن زنان است و بیش‌تر پاسخ‌گویان تحقیق حاضر را مردان ۴۰ ساله و زنان ۳۲ ساله تشکیل می‌دهند. اکثر این زنان در ۲۱ سالگی ازدواج کرده و به طور متوسط ۱۴ سال از زمان ازدواج آن‌ها گذشته است. همچنین بیش‌تر خانواده‌ها دارای دو فرزند هستند که حداقل فرزند آنان ۱ و حداکثر ۷ نفر است. متوسط هزینه خانواده‌ها ۲۸۰ هزار تومان در ماه است و از لحاظ درآمد نیز متوسط درآمد مردان شاغل، تقریباً دو برابر متوسط درآمد زنان شاغل است.

جدول ۱: آمارهای توصیفی برخی از متغیرها

حداکثر	حداقل	مد	واریانس	میانگین	تعداد		
۷۱	۲۰	۴۰	۹۵/۳۹	۴۰/۶۸	۳۱۸	مردان	سن
۴۴	۱۸	۳۲	۸۱/۱۲	۳۴/۹۴	۳۱۶	زنان	
۳۹	۱۴	۲۰	۱۵/۵۳	۲۰/۴۴	۳۱۷	سن ازدواج زنان	
۴۸	۰	۸	۸۷/۲۴	۱۴/۴۳	۳۱۳	مدت ازدواج زنان	
۱۰	۰	۲	۲/۵۱	۲/۲۳	۳۱۸	تعداد فرزندان	
۱۵۰۰۰۰	۵۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۴/۷ E + ۱۰	۲۸۰۰۰۰	۲۸۱	هزینه ماهیانه خانواده	
۶۰۰۰۰۰۰	۷۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۴/۹ E + ۱۱	۳۹۴۰۰۰	۲۷۸	مرد	درآمد
۲۵۰۰۰۰	۵۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰	۲/۹ + E ۰۹	۱۳۷۰۰۰	۶۶	زن	

از لحاظ میزان سواد، بیشترین میزان پاسخ‌گویان خانم به ترتیب دارای مدرک دیپلم (۳۹/۴ درصد) و سپس راهنمایی (۳۹/۴ درصد) هستند و اکثر مردان دارای مدرک دیپلم (۳۵/۳ درصد) و کارشناسی (۲۰/۳ درصد) هستند. به لحاظ وضعیت شغلی، بیش از ۹۵ درصد مردان در حرفه مختلف مشغول به فعالیت بودند اما نزدیک به ۷۰ درصد از زنان دارای شغل خاصی نبوده (خانه دار) و به لحاظ اقتصادی به درآمد همسرشان متکی بودند. به لحاظ نوع فعالیت، مردان اکثراً دارای مشاغلی با ترتیب کارمندی (۲۰/۳ درصد)، مشاغل آزاد (۱۲/۵ درصد) و مشاغل تولیدی بالا (۱۲/۵ درصد) هستند و اکثر زنان به لحاظ نوع فعالیت از زمره متخصصان غیر عالی رتبه (۹/۴ درصد) و یا کارمند (۴/۷ درصد) هستند.

۱-۵) خشونت عاطفی

در خصوص خشونت عاطفی که شامل خشونت زبانی و مالی نیز می‌شود می‌توان گفت که ۶۵ درصد از زنان که هیچ نوع خشونتی را چه در سال گذشته و چه در سال‌های قبل تجربه نکرده‌اند. و در میان زنانی که در یک‌سال گذشته خشونت عاطفی را تجربه کرده‌اند به ترتیب بر حسب ضریب و درصد موارد رخ داده، بیش‌تر قربانیان به سه مورد ایراد گرفتن همسرشان از خصوصیات اخلاقی آنها، دادکشیدن بر سر آنها و بی‌توجهی به عواطف و احساساتشان اشاره کرده‌اند.

همچنین در بین تمام موارد خشونت عاطفی، موارد خشونت زبانی (داد کشیدن و فحش دادن) و خشونت مالی (تصمیم‌گیری در امور مالی بدون نظرخواهی از همسر و

با توجه به روش استفاده شده در این بررسی که روش پیمایشی است سعی بر آن بوده که با استفاده از پرسش‌گران خانم بتوان ارتباط مستقیم و رودرویی با پاسخ‌گویان (زنان) برقرار کرد تا بتوان پاسخ‌های معتبری گرد آورد. اما به نظر می‌رسد که با توجه به قبح این گونه مسائل در جامعه ما و حتی ترس برخی از پاسخ‌گویان از پیامدهای احتمالی، میزان پاسخ‌ها مخصوصاً در باب موارد خشونتی از فراوانی کم‌تری برخوردار است.

سخت‌گیری در خرجی‌دادن به جز مورد ندادن خرجی) جزء خشونت‌های عاطفی‌ای محسوب می‌شود که قربانیان بیش‌تر به آن اشاره داشته‌اند و همان‌طور که از یافته‌های جدول ۲ و ۳ بر می‌آید بین موارد وقوع خشونت‌های عاطفی و شدت وقوع آن‌ها لزوماً همگنی خاصی برقرار نیست و تفاوت‌هایی به لحاظ رتبه اهمیت در بین آن‌ها مشاهده می‌شود. همچنین مواردی از خشونت مالی (تصمیم‌گیری همسر در امور مالی بدون نظرخواهی دیگری) و خشونت زبانی (داد کشیدن) و عاطفی (جلوگیری از اشتغال) بیش‌ترین نوع خشونت‌هایی است که زنان طی سال‌های گذشته آن‌ها را تجربه کرده‌اند و در وهله بعدی در معرض خشونت‌هایی چون بی‌توجهی به احساسات و عواطف و مقصر شمرده شدن به خاطر مسائل شخصی قرار می‌گیرند.

۲-۵) خشونت فیزیکی

در باب خشونت فیزیکی نیز نتایج نشان می‌دهد که به‌طور متوسط ۸۰ درصد از پاسخ‌گویان هیچ‌گونه خشونت فیزیکی را در سال گذشته یا سال‌های قبل از آن تجربه نکرده‌اند. بنابراین می‌توان به این نتیجه اولیه رسید که زنان در مقایسه با خشونت فیزیکی، خشونت عاطفی بیشتری را تجربه کرده‌اند. در خصوص زنانی که در یکسال گذشته خشونت فیزیکی را تجربه کرده‌اند بیشترین مورد بر حسب وقوع به هل دادن شدید، کتک زدن و پرت کردن اشیاء اختصاص دارد هر چند که از لحاظ شدت وقوع بیشتر زنان به مواردی چون کتک‌خوردن از دست همسر، پرت کردن اشیاء و هل دادن شدید از سوی همسرشان و اشاره نموده‌اند بنابراین در اینجا نیز لزوماً بین موارد وقوع و شدت وقوع همگونی خاصی دیده نمی‌شود.

یکی از محاسن روش پیمایشی که در تحلیل پرونده‌های پزشکی قانونی و سایر محاکم قضایی در آن‌ها به ثبت نمی‌رسد مد نظر قرار دادن خشونت عاطفی است، زیرا شدت صدمات روحی و روانی این نوع خشونت بسیار بیشتر از خشونت فیزیکی است. خشونت عاطفی موجب تضعیف عزت نفس و احساس کنترل فردی شده و قابلیت‌ها و توانایی‌های روانی، عاطفی و رفتاری قربانی را از بین می‌برد.

جدول ۳: تجربه خشونت عاطفی در یکسال گذشته بر حسب شدت وقوع

رتبه	خشونت عاطفی	ضریب
۱	ایراد گرفتن از خصوصیات اخلاقی	۶۴/۴۶
۲	داد کشیدن	۶۱/۳۰
۳	بی توجهی به احساسات و عواطف	۵۵/۷۸
۴	تصمیم در امور مالی بدون نظرخواهی	۴۵/۲۳
۵	مقصر دانستن به خاطر مسائل شخصی	۳۸/۱۸
۶	فحش و ناسزا گویی	۲۳/۵۲
۷	رفتار با همسر به مثابه برده	۲۴/۰۰
۸	سخت گیری در خرج دهی	۱۹/۹۰
۹	اهانت کردن در مقابل دیگران	۱۷/۴۰
۱۰	ایراد گرفتن از قیافه و ظاهر	۱۷/۱۵
۱۱	جلوگیری از ملاقات با دوستان	۱۵/۵۵
۱۲	دخالت در رابطه همسر با خانواده اش	۱۴/۹۷
۱۳	عدم اجازه برای خارج شدن از منزل	۱۳/۹۵
۱۴	کنترل رفت و آمد	۱۳/۴۸
۱۵	جلوگیری از تحصیل و کارهای مفید	۱۳/۱۰
۱۶	جلوگیری از اشتغال	۱۲/۵۳
۱۷	خرجی ندادن	۱۰/۴۵
۱۸	از بین بردن وسایل منزل	۸/۰۰
۱۹	جلوگیری از ملاقات با خانواده پدری	۷/۷۵
۲۰	اصرار بی جا بر بچه دار شدن	۷/۴۵
۲۱	جلوگیری از مراجعه به پزشک	۴/۶۳
۲۲	تهدید به گرفتن بچه ها	۳/۵۲

جدول ۲: تجربه خشونت عاطفی در یکسال گذشته بر حسب موارد وقوع

رتبه	خشونت عاطفی	درصد
۱	ایراد گرفتن از خصوصیات اخلاقی	۷۳/۸
۲	داد کشیدن	۶۳/۵
۳	بی توجهی به احساسات و عواطف	۵۶/۹
۴	مقصر دانستن به خاطر مسائل شخصی	۴۴/۷
۵	تصمیم در امور مالی بدون نظرخواهی	۴۳/۵
۶	مثل برده انگاشتن و رفتارکردن با همسر	۲۸/۸
۷	ایراد گرفتن از قیافه و ظاهر	۲۷/۲
۸	فحش و ناسزا گفتن	۲۶/۳
۹	اهانت کردن در مقابل دیگران	۲۶/۲
۱۰	سخت گیری در خرج دهی	۲۵/۶
۱۱	عدم اجازه برای خارج شدن از منزل	۲۵/۰
۱۲	جلوگیری از ملاقات با دوستان	۲۳/۲
۱۳	جلوگیری از مراجعه به پزشک	۱۹/۳
۱۴	دخالت در رابطه همسرش با خانواده اش	۱۸/۵
۱۵	جلوگیری از تحصیل و کارهای مفید	۱۷/۲
۱۶	کنترل رفت و آمد	۱۷/۰
۱۷	از بین بردن وسایل منزل	۱۶/۳
۱۸	جلوگیری از اشتغال	۱۵/۳
۱۹	جلوگیری از ملاقات با خانواده پدری	۱۴/۱
۲۰	خرجی ندادن	۱۳/۴
۲۱	اصرار بی جا بر بچه دار شدن	۱۱/۳
۲۲	تهدید به گرفتن بچه ها	۶/۳

لازم به ذکر است که مواردی از خشونت فیزیکی ملایم (سیلی زدن و پرت کردن اشیاء) و خشونت فیزیکی شدید (هل دادن) به ترتیب بیشترین موارد خشونت فیزیکی را تشکیل می‌دهد که زنان در سال‌های گذشته آن را تجربه کرده‌اند. مشابه با یافته‌های جدول قبلی، پرت کردن اشیاء به طرف همسر و کتک زدن همسر (البته با تغییر رتبه) همچنان در صدر خشونت‌های فیزیکی قرار دارد که زنان در سال گذشته آن را تجربه کرده‌اند.

جدول ۵: تجربه خشونت فیزیکی در یکسال

گذشته بر حسب شدت وقوع		
رتبه	خشونت فیزیکی	ضریب
۱	کتک خوردن	۸/۹۷
۲	پرت کردن اشیاء	۷/۴۲
۳	هل دادن شدید	۵/۹۸
۴	سیلی زدن	۵/۶۷
۵	با مشت و لگد زدن	۳/۷۰
۶	محکم به زمین کوبیدن	۳/۲۷
۷	با کمر بند زدن	۰/۶۳

جدول ۴: تجربه خشونت فیزیکی در یکسال

گذشته بر حسب موارد وقوع		
رتبه	خشونت فیزیکی	درصد
۱	هل دادن شدید	۱۹/۳
۲	کتک زدن	۱۸/۰
۳	پرت کردن اشیاء	۱۶/۹
۳	سیلی زدن	۱۶/۹
۴	با مشت و لگد زدن	۸/۷
۵	با کمر بند زدن	۲/۵
۶	محکم به زمین کوبیدن	۱/۵

در خصوص متغیرهای مستقل نتایج نشان می‌دهد اکثر پاسخ‌گویان به اعمال تحریک‌آمیز همسرشان نگرش منفی نداشته و اسنادهای منفی از خود بروز نداده‌اند. همچنین اکثر پاسخ‌گویان به نقش اجتماعی زنان در جامعه نسبتاً نگرش منفی داشته‌اند؛ هر چند این نگرش با توجه به نوع حوزه آن، متفاوت است. در باب اعتقاد به ایدئولوژی پدرسالارانه نیز میانگین مربوطه نشان می‌دهد که تقریباً اکثر پاسخ‌گویان تا حدودی معتقد به ایدئولوژی پدرسالاری‌اند ولی با وجود این اعتقاد، اکثر پاسخ‌گویان گرایش مثبتی به پذیرش همسر آزاری نداشته‌اند. بیش‌تر پاسخ‌گویان از زندگی زناشویی خود راضی بوده و توافق نسبتاً بالایی در امور مختلف بین همسران وجود داشت. همچنین نتایج نشان می‌دهد که اکثر قریب به اتفاق پاسخ‌گویان از میزان عزت نفس نسبتاً بالایی برخوردار هستند.

ضرایب همبستگی متغیرها نشان می‌دهد که بین سن ازدواج زنان و خشونت در ابعاد سه گانه آن رابطه منفی معنی‌داری وجود دارد. به عبارت روشن‌تر هرچه سن زنان بیش‌تر باشد، احتمال تجربه خشونت در میان آن‌ها کم‌تر می‌شود. این در حالی است که متغیر سن (ترکیب سن زنان و مردان) رابطه معنی‌داری را با خشونت نشان نمی‌دهد؛ هر چند که جهت رابطه منفی است. تعداد فرزندان نیز رابطه مثبت معنی‌داری را با خشونت کلی و عاطفی نشان می‌دهد اما با خشونت عاطفی رابطه معنی‌داری ندارد.

میزان تحصیلات زنان و مردان نیز رابطه منفی معنی‌داری با خشونت دارد و به عبارت دیگر هر چه تحصیلات همسران بیش‌تر باشد، احتمال تجربه خشونت کلی و عاطفی و تاحدودی خشونت فیزیکی در این گونه خانواده‌ها کم‌تر می‌شود. نسبت تحصیلات همسران به همدیگر که نشان‌دهنده منابع نسبی در دسترس هر یک از آن‌ها است، رابطه معنی‌داری را با خشونت نشان نمی‌دهد. همچنین بین شأن اجتماعی مشاغل و میزان درآمد و خشونت در ابعاد سه گانه آن، رابطه معنی‌داری به دست نیامده است؛ اما هنگامی که سه مؤلفه پایگاه اجتماعی یعنی درآمد، منزلت شغلی و تحصیلات با همدیگر ترکیب می‌شوند رابطه معنی‌دار منفی بین خشونت در ابعاد سه گانه آن مشاهده می‌شود.

از میان متغیرهای مستقل نیز تنها دو متغیر گرایش به همسر آزاری و نگرش به نقش اجتماعی زنان همبستگی معنی‌داری را با ابعاد سه گانه خشونت نشان نمی‌دهد، ولی سایر متغیرها مخصوصاً متغیر رضایت اجتماعی، رضایت زناشویی و عزت نفس همبستگی نسبتاً بالایی را با خشونت در ابعاد سه گانه آن دارند.

برای تحلیل رگرسیونی از رگرسیون OLS و برای ورود متغیرها به مدل از روش گام‌به‌گام (stepwise) که شیوه بسیار مرسوم است، بهره گرفته شده است (spss manual, 1999). جدول شماره ۶ نشان می‌دهد که از تمامی متغیرهای موجود، چهار متغیر رضایت زناشویی، اسنادهای منفی مردان، عزت نفس و پایگاه اقتصادی اجتماعی وارد مدل شده‌اند و در مجموع توانسته‌اند ۰/۴۲ از واریانس خشونت کلی را تبیین کنند. ضرایب ناخالص (b) در جدول مربوطه نشان‌دهنده تأثیر ورود هر یک از متغیرهای جدید در مدل‌های چهارگانه بر ضرایب

سایر متغیرها و ضرایب خالص (β)، نیز وزن هر یک از متغیرهای مستقل در برآورد واریانس متغیر وابسته است. بنابراین در مدل اول، متغیر عزت نفس ۴۴ درصد از واریانس خشونت کلی را تبیین کرده که در طی چهار مدل این رقم به ۲۱ درصد کاهش پیدا کرده است. بنابراین می توان معادله رگرسیونی عوامل مؤثر بر خشونت کلی را به این ترتیب نوشت:

$$- (\text{اسندهای منفی}) + ۰/۳۳ (\text{رضایت زناشویی}) - ۰/۳۷ (\text{عزت نفس}) - ۰/۲۱ (\text{عزت نفس}) - ۰/۴۷ (\text{خشونت کلی}) =$$

(پایگاه اقتصادی و اجتماعی) ۰/۰۹

جدول ۶: وزن های خالص و ناخالص هر یک از متغیرهای مستقل

معنی داری	t	ضرایب غیراستاندارد		مدل
		ضرایب استاندارد	خطای استاندارد	
۱/۰۰	۰/۰۰۰	-۰/۴۴	۰/۰۵۰	عدد ثابت
	-۷/۵۷		۰/۰۵۸	عزت نفس
۱/۰۰	۰/۰۰۰	-۰/۳۹	۰/۰۴۷	عدد ثابت
	-۷/۱۱		۰/۰۵۵	عزت نفس
	-۶/۲۳		۰/۰۵۵	رضایت زناشویی
۱/۰۰	۰/۰۰۰	-۰/۲۴	۰/۰۴۳	عدد ثابت
	-۴/۴۶		۰/۰۵۵	عزت نفس
	-۷/۳۷		۰/۰۵۱	رضایت زناشویی
	۶/۳۷		۰/۰۵۵	اسندهای منفی
۰/۳۱۵	۱/۰۰۷	-۰/۲۱	۰/۰۴۸	عدد ثابت
	-۳/۶۸		۰/۰۵۷	عزت نفس
	-۷/۵۰		۰/۰۵۱	رضایت زناشویی
	۶/۱۴		۰/۰۳۳	اسندهای منفی
	-۲/۳۲		-۰/۱۲	پایگاه اقتصادی اجتماعی

۳-۵) ارزیابی مسیر

ارزیابی و بررسی مسیر، بسط روش‌های رگرسیونی و در حقیقت کاربرد رگرسیون چند متغیره در ارتباط با تدوین بارز مدل‌های علی است (هومن، ۱۳۸۰: ۴۷۹) و هدف از آن به نمایش درآوردن روابط علی در میان مجموعه‌ای از متغیرهاست. به منظور مشخص کردن تأثیر کل مدل بر خشونت کلی مردان علیه زنان، یک ردیف از مدل‌های رگرسیونی با همدیگر ترکیب شده اند که نتایج رگرسیون هر یک از این مسیرها به طور مختصر در پی آمده است (شکل ۱).

تحلیل رگرسیون نشان می‌دهد که گرایش به پذیرش همسر آزاری ($\beta = -0/19$) و پذیرش ایدئولوژی پدرسالاری از سوی مردان ($\beta = -0/16$)، بر رضایت زناشویی همسران تأثیر منفی می‌گذارند. به عبارت بهتر مردانی که گرایش مثبتی به همسرآزاری و ایدئولوژی پدرسالاری داشته اند، این نوع گرایش‌ها و ایدئولوژی‌ها در فرآیند تصمیم‌گیری آن‌ها در امور مختلف خانوادگی (به‌عنوان معرف رضایت زناشویی) و بالطبع رضایت زناشویی تأثیر منفی داشته است. همچنین عزت نفس ($\beta = 0/29$) مردان نیز تأثیر مثبتی بر رضایت زناشویی همسران نشان می‌دهد. همچنین یافته‌ها حاکی از آن است که گرایش مثبت مردان به همسر آزاری، عزت نفس و جامعه‌پذیری‌خشن قبلی، تأثیر مثبتی بر اسنادهای منفی آنان در پی اعمال و رفتار تحریک‌آمیز زنان دارد؛ بالاخص جامعه‌پذیری‌خشن دوران کودکی نسبت به دو عامل دیگر، تأثیر بیش‌تری ($\beta = 0/30$) بر اسنادهای منفی مردان دارد.

جامعه‌پذیری‌خشن‌آمیز قبلی مردان نیز رابطه مثبتی با گرایش مثبت مردان به همسر آزاری دارد و توانسته ۰/۱۵ از واریانس این متغیر را تبیین کند. تجربه خشونت در دوران کودکی مردان ($\beta = 0/15$) نیز تأثیر مثبتی بر گرایش آن‌ها به پذیرش همسر آزاری دارد. همچنین نتایج نشان می‌دهد نگرش منفی مردان به نقش اجتماعی زنان در جامعه تأثیر مثبتی ($\beta = 0/10$) بر اعتقاد آنان به ایدئولوژی پدرسالاری و گرایش آنان به پذیرش خشونت زناشویی ($\beta = 0/12$) دارد و از آن حمایت می‌کند. پایگاه اقتصادی اجتماعی ($\beta = 0/24$) و جامعه‌پذیری‌خشن قبلی ($\beta = 0/23$) نیز تأثیر مثبتی با عزت نفس و نگرش مردان به نقش اجتماعی زنان در جامعه دارد.

۶) بحث و نتیجه گیری

تحقیق در خصوص خشونت مردان علیه زنان در ایران تنها در سال‌های اخیر توجه مجامع علمی را به خود جلب کرده و کوششهای چندی در بررسی علل و پیامدهای این مسئله صورت گرفته است که در مقایسه با سابقه آن در غرب (از دهه ۱۹۷۰) از عمر چندانی برخوردار نیست. اما این امر به معنی عدم حضور این موضوع در جامعه کنونی ما نیست، بلکه می‌تواند این معنی ضمنی را داشته باشد که در جامعه ما با این موضوع برخوردی هنجاری (بی‌توجهی، انکار، پذیرش و تحمل خشونت) صورت گرفته که این هنجار در لایه‌های زیرین فرهنگ جامعه ما رسوخ پیدا کرده است. بر این مبنا به عنوان گامی کوچک در این راستا کوشش شد برخی از علل و عوامل اجتماعی، اقتصادی و روان‌شناسی مؤثر بر خشونت مردان علیه زنان شناسایی شوند.

یافته‌های تحقیق حاضر نشان می‌دهد که میزان خشونت عاطفی مردان علیه زنان در خانواده‌ها تقریباً دو برابر خشونت جسمانی است؛ همچنین در خانواده‌هایی که مردان (یا همسران) از پایگاه اقتصادی اجتماعی پایینی برخوردارند احتمال وقوع خشونت بیشتر است. اما همین منابع در مقایسه همسران با یکدیگر رابطه معنی‌داری را با خشونت در ابعاد سه گانه آن نشان نمی‌دهند که این امر تا حدی مؤید یافته‌های بابکوک و دیگران (Babcock et al, 1993) است. بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که ساز و کارهای دیگری در این میان وجود دارد که فراتر از منبع نسبی همسران، بر احتمال وقوع خشونت تأثیر می‌گذارد. برای مثال (الگوهای تعاملی بین همسران یا مهارت‌های ارتباطی) که بایستی در تحقیقات آتی مورد توجه قرار گیرند (جدول مربوطه در اینجا نیامده است).

نتایج تحقیقات مختلف نشان داده مردانی که رضایت زناشویی پایینی دارند احتمالش بیشتر است دست به خشونت عاطفی و فیزیکی همسرانشان بزنند. به همین ترتیب نتایج تحقیق حاضر نشان می‌دهد که رضایت زناشویی و کیفیت روابط عامل مهمی در کاهش بدرفتاری زناشویی است.

با وجود یافته‌های ضد و نقیض تحقیقات مختلف، اسنادهای منفی مردان نیز تأثیر مستقیم بر خشونت کلی، عاطفی و فیزیکی دارد که با یافته‌های مونرو و هاجینسون (Holtzworth-Munroe & Hutchinson, 1993) تطابق دارد، اما برخلاف تحقیقات گذشته که نشان می‌دادند اسنادهای منفی همسران تابعی از رضایت و خشنودی زناشویی است، در بررسی حاضر رابطه بین اسنادهای منفی و خشنودی زناشویی از لحاظ تجربی به اثبات نرسیده است.

در خصوص عزت‌نفس و رابطه آن با خشونت شواهد متفاوتی در ادبیات نظری وجود دارد: برخی تحقیقات به رابطه مستقیم بین عزت‌نفس و خشونت پی برده‌اند (Stith & Farley, 1993) و برخی دیگر به رابطه‌ای غیرمستقیم. نتایج تحقیق حاضر تا حدی از هر دوی این دیدگاه‌ها حمایت می‌کند؛ به این ترتیب که عزت‌نفس بالا هم تأثیر مستقیمی در کاهش خشونت کلی و عاطفی دارد و هم از طریق افزایش رضایت زناشویی و کاهش اسنادهای منفی موجب کاهش خشونت می‌شود.

در خصوص اعتقاد به ایدئولوژی پدرسالاری و در تأیید نظریه فمینیستی، یافته‌های تحقیق حاضر نشان می‌دهد که اعتقاد به ایدئولوژی پدرسالاری تأثیری مستقیم بر خشونت عاطفی می‌گذارد، همچنین از طریق کاهش رضایت زناشویی بر خشونت کلی و فیزیکی اثر می‌بخشد. نگرش منفی به نقش اجتماعی زنان نیز ایدئولوژی پدرسالاری و گرایش مردان به پذیرش خشونت زناشویی را به طور بالقوه تقویت می‌کند.

تحقیقات بسیاری از رابطه بین گرایش به پذیرش همسر آزاری و اعمال خشونت‌آمیز خبر داده‌اند. برای مثال کانتور (Kantor G) و دیگران (1994) دریافتند مردانی که اعتقاد به ایده‌هایی دارند که از پذیرش خشونت فیزیکی حمایت می‌کند، احتمال ارتکاب به خشونت فیزیکی شان ۲/۱۷ برابر افزایش می‌یابد. اما در این‌جا گرایش به پذیرش همسر آزاری تأثیر مستقیمی بر خشونت کلی، عاطفی و فیزیکی نمی‌گذارد، بلکه از طریق افزایش اسنادهای منفی مردان و کاهش رضایت زناشویی احتمال همسر آزاری را افزایش می‌دهد. با وجود این سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود این نیست که مردان پرخاش‌گری زناشویی را

می‌پذیرند یا نه، بلکه سؤال اصلی این است که تحت چه شرایط و وضعیتی امکان دارد افراد گرایش به پذیرش پرخاش‌گری داشته باشند؟ در این‌جا مشاهده می‌شود که مردان در شرایطی چون به زیر سؤال رفتن غیرتشان یا به رخ کشیده شدن عیب‌هاشان از سوی همسر و به خصوص خیانت جنسی همسرشان، گرایش مثبتی به اعمال خشونت آمیز از خود نشان می‌دهند (جدول مربوطه در این‌جا نیامده است).

مطابق با یافته‌های گلز و دیگران (1994) بدرفتاری در گذشته مهم‌ترین عامل در تعیین بدرفتاری آتی افراد به حساب می‌آید. بر این مبنا نتایج تحقیق حاضر نشان می‌دهد جامعه‌پذیری خشونت‌آمیز یا تجربه مستقیم یا غیرمستقیم خشونت در دوران کودکی، رابطه غیرمستقیمی با خشونت کلی دارد که مؤید یافته‌های استت و فارلی (1993) است. به این ترتیب که جامعه‌پذیری خشونت‌آمیز از طریق تأثیر مستقیم بر گرایش به پذیرش خشونت و نگرش منفی به نقش اجتماعی زنان و مداخله متغیرهای رضایت اجتماعی و اسنادهای منفی بر خشونت کلی تأثیر می‌گذارد.

۷) ارائه پیشنهادها و راهکارها

پیشنهادها و راهکارهای هر تحقیقی می‌تواند در دو سطح عاملیت (agancy) و ساختار (structure) ارائه شود و نمی‌توان منکر تأثیر و تأثر متقابل این دو سطح شد؛ ولی تأکید پیشنهادات زیر با توجه به یافته‌های تحقیق بیش‌تر معطوف به سطح خرد می‌باشد:

- با توجه به تأثیر نوع جامعه‌پذیری در افزایش غیرمستقیم خشونت زناشویی می‌توان موارد زیر را پیشنهاد کرد: عدم مشاجرات لفظی و غیرلفظی در حضور بچه‌ها، استفاده از شیوه‌های مناسب تشویق و توبیخ (ارزش‌گذاری منفی و مثبت)، آموزش شیوه‌های مسالمت‌آمیز ارضای نیازهای کودکان و عدم برخورد خشونت آمیز با کودکان در مدرسه و خانواده.

- به نظر می‌رسد یکی دیگر از راهکارهای مناسب برای کاهش تضاد و خشونت زناشویی (با توجه به متغیر رضایت زناشویی) گسترش فرهنگ گفت‌وگو و مذاکره و

مشورت و هم‌فکری بین اعضای خانواده است. به نظر می‌رسد با جا افتادن این فرهنگ در میان خانواده‌ها در کنار اقدامات آموزشی مستمر، می‌توان در ساختارهای اجتماعی، قوانین، آداب و رسوم، باورها و نگرش‌های اجتماعی که از اقتدار و نابرابری اعضاء حمایت می‌کنند، رخنه کرد و متقابلاً با اصلاح و تغییر این ساختارها شاهد اصلاح فضای درون خانواده‌ها نیز خواهیم شد.

● با توجه به تأثیر اسنادها و نگرش‌های منفی و سنتی مردان به زنان و نقش آن‌ها در جامعه، به نظر می‌رسد کار کردن با مردان ضارب برای تغییر رفتارها و نگرش‌هایشان بخشی از هر گونه راه حل برای از میان بردن خشونت علیه زنان باشد. اکثر این برنامه‌ها باید بر ایجاد برنامه‌های درمانی متمرکز شوند. در این برنامه‌ها پذیرش مسئولیت فردی رفتارها، روش‌های غیرخشونت‌آمیز مدیریت خشم و تضادهای میان فردی باید به ضاربان آموزش داده شود.

● همچنان که از نتایج تحقیق بر می‌آید اکثر زنان (۸۰ درصد) از لحاظ پایگاه اقتصادی و اجتماعی (تحصیلات، اشتغال، درآمد) نسبت به همسرشان در سطح پایینی بوده‌اند و بالتبع از قدرت چانه زنی کم‌تری نسب به آن‌ها برخوردارند بنابراین توان‌مندسازی زنان و دختران استراتژی کلیدی برای حذف خشونت می‌باشد زیرا تا زمانی که زنان وابستگی اقتصادی به مردان داشته و ارزش‌های اجتماعی‌شان را منحصرأ از نقش‌های مادری و همسری‌شان کسب کنند. آن‌ها هرگز نمی‌توانند از خشونت رهایی یابند.

- ۱- اعزازی، شهلا. (۱۳۸۱). *خشونت خانودگی زنان کتک خورده*. تهران: نشر سالی.
- ۲- چلبی، مسعود. (۱۳۸۱). *جزوه درسی روش تحقیق ۲*.
- ۳- هومن، حیدرعلی. (۱۳۸۰). *تحلیل داده‌های چند متغیری در پژوهش رفتاری*. تهران: نشر پارسا
- ۴- مشکاتی، محمدرضا، مشکاتی، زهرالسادات، «سنجش تأثیر عوامل درونی و بیرونی خانواده بر بزهکاری نوجوانان»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره چهارم، شماره ۲۰، تابستان ۱۳۸۲
- 5- Anderson, C. A; Bushman, B. J. (2002). **Human Agression**. Annual review of psychology, 53, 27-51
- 6- Anderson, K. I. (1997). **Gender, Status, and Domestic Violence: An Integration of Feminist and Family Violence Approches**. Journal of Marriage and the Family, 59, 655-670.
- 7- Babcock, J. C., Waltz, J., Jacobson, N. s., & gottman, J. M. (1993). **Power and Violence: The Relation Between Communication Patterns, Power Discrepancies, and Domestic Violence**. Journal of Consulting psychology, 61(1), 40 50.
- 8- Barnet, O. W., Miller, C. L., Robin, R & Perrin, D. (1997). **Family violence Across life Span**. Sage publications.
- 9- Cunningham, A., Jaffe, P. G., Baker, L., Dick, T., Malla, S., Mazaheri, N., & Poisson, S. (1998). **Theory- Drived Explanation of Male Violence against Female Partners: Literature Update and Related Implications for Treatment and Evaluation**. London family court clinic.
- 10- Dutton, D. G. (1995). **Male Abusiveness in Intimate Relationships**. Clinical psychology review, Vol 15, N 6: 567-581.
- 11- Fincham, F. D. & Dehart, T .N. (1992). **Assessing Attribution in Marriage: The Relationship Attributio Measure**. Journal of social and personal relationships, (6), 69-85

- 12- Follingstad, D. R., & Dehart, D. D. (2000) **Defining Psychological Abuse of Husband Toward wives: Context, Behaviors, and Typologies**. Journal of interpersonal violence, 15(9), 891-921.
- 13- Gelles, R.J. (1985). **Family Violence**. Annual review of sociology, (11), 347-367.
- 14- Gelles, R. J., & Staus, M. A. (1979) **Determinations of Violence in the Family: Toward a Theoretical Integration**. In Wesley.R Burr., Reuben hill, F., Ivan Nye and Ira L. Reiss (eds.). Contemporary theories about the family. Newyork: Free press.
- 15- Gelles, R. J & Staus. M. A (1979). **Determinations of Violence In the family: Toward a theoretical Integration** "In Wesley. R. Burr. Reuben hill, F. Ivan Nye and Ira. L. Reiss (eds.). Contemporary theories about the family. New York: free Press.
- 16- Hampton, R .L., Vandergriff-Avery, M., & Kim, J. (1999) **Understanding the Origins and Incidence of Spousal Violence in North America**. In Golletta.T. P & Mcelhaney. S. J (Eds.), Violence in home and communities, prevention, intervention, and treatment: Issue in childrens and families lives.Vol 11, Newbury: Sage Publications.
- 17- Heise, L. L. (1998). **Violence Against Women: An Integreted Ecological Framework**. Violence Against Women, 4(3), 262-291.
- 18- Hoffman, K. L., Demo, D. H., Edward, J. N. (1994). **Physical Wife Abuse in Non-Western Society: An Integreted Theoretical Approach**. Journal of Marriage and the Family, 56, 131-146.
- 19- Holtzworth-Munroe, A., Smutzler, N., Bates, L., Sandin, E. (1996). **An Overview of Research on Couple Violence: What do we Know about Male Battersers, their Partners, and thair Children?** Psychotherapy in practice, 1(3) , 7-23
- 20- Holtzworth-Munroe, Hutchinson, G. (1993). **Attributing Negative Intent to Wife Behavior: The attributions of maritally violent versus nonviolent men**. Journal of abnormal psychology. 102, 206-211.

- 21- Hunsley, J., Pinsent, C., Hefebvre, M., James-Tanner, S., & Vito, D. (1995). **Construct Validity of the Short Version of the Dyadic Adjustment Scale.** *Family Relation*, 44(3), 231-238.
- 22- Johanson P. M.(1995) **Patriarchal Terrorism and Common Couple Violence: Two Forms of Violence Against Women.** *Journal of Marriage and the Family*, 57, 284-294
- 23- Julian, T. W., Mckenry, P. C (1993). **Mediators of male Violence Toward female Intimate journal of inter Personal Violence**, 15 (1).
- 24- Kane, T. A., & staiger, D. K. (2000) **Male Domestic Violence: Attitude, Aggression, and Interpersonal Dependency.** *Journal of interpersonal violence*, 15(1).
- 25- Kantor, G. H., Jasinski, J. L., & Aldarondo, E. (1994). **Sociocultural Status and Incidence of Marital Violence in Hispanic Families.** Special issue: Violence against women of color. *Violence and Victims*, 9, 207-222.
- 26- Karney, B. R., Bradbuey. T. N., Fincham, F. D., & Sullivan, K. T. (1994) **The Role of Negative Effectivity in the Association Between Attributions and Marital Satisfaction.** *Journal of personality and social psychology*, 66 (2), 413-424.
- 27- Lambert, L. C., & Firstone, J. M. (2000). **Economic Context and Multiple Abuse Techniques.** *Violence Against Women*, 6(1): 49-68
- 28- Lenton, R. E. (1995). **Feminist Versus Interpersonal Power Theories of Wife Abuse Revised.** *Canadian Journal of criminology*, 567-574.
- 29- Margolin, G., John, R. S., foo, L. (1998). **Interactive and Unique Risk Factor for Husbands Emotional and Physical Abuse of their Wives.** *Journal of Family Violence*, 13(4), 315-344
- 30- O leary, K. D. (1993). **Through Psychological Lense: Personality Trait, Personality Disorders, and Level of Violence**. In Gelles R. J. & Loseke D. R. (Eds.). *Current controversies on family violence* (pp. 7-39). Newbury Park, CA: Sage.
- 31- O, Neill, D. (1998). **Poststructuralist Review of the Theoretical Literature Surrounding Wife Abuse.** *Violence Against Women*, 4(4), 457-591

- 32- Population Reports (1999 a) **Intimate Partner Abuse**, 2(4) , 4-9.
- 33- Population Report (1999b). **Ending Violence Against Women**. N4: Center for health and gender equity.
- 33- Rodenburg, F.A., & Fantazzo, J. W. (1993). **The Measure of Wife Abuse: Steps Toward the Development of a Comprehensive Assessment Technique**. Journal of Family Violence. 8(3), 203-228.
- 35- Rosenberg, M.(1965). **Society and Adolescent Self-image**. Princeton university press.
- 36- Schafer, J. (1996). **Measuring Spousal Violence with the Conflict Tactics Scale**. Journal of interpersonal violence, 1(4) , 572-586.
- 37- Schumacher, J. A., Feldbau-Kohn, F., Slep, A. M. S., Heyman, R. E. (2001). **Risk Factors for Male-to-Female Partner Physical Abuse**. Aggression and violent behavior, 6, 281-352
- 38- Shepard. M. F., & Campbell, j. A. (1992). **The Abusive Behavior Inventory: A Measure of Psychological and physical abuse**. Journal of interpersonal Violence, 7, 291-305.
- 39- Smith, M. D. (1990). **Patriarchal Ideology and Wife Beating: A Test of a Feminist Hypothesis**. Violence and Victims. 5(4), 257-273.
- 40- Soler, H., Vinayak P., Quadagno, D. (2000). **Biosocial Aspects of Domestic Violence**. psychoneuroendocrinology, 25 721-739.
- 41- Spence, J. T & Helmreich, K. L. (1972). **The Attitude Toward Women Scale: An Objective Instrument Measure Attitude toward the Right and Role of Women in Contemporary Society**. JSAS catalouge of selected document in psychololgy. 2, 66-67
- 42- Spss Base 9.0: **Applications Guide**. Copyright 1999 by Spss Inc, Printed in United States of America.
- 43- Stith, S. M., Farley, S.C. (1993). **A predictive Model of Male Spousal Violence**. Journal of Family Violence. 8(2), 183-201.
- 44- Straus, M. A., Hamby, S. I., Boney-McCoy, S., Sugarman, D. B. (1996) **The Revised Conflict Tactics Scale (CTS2): Development and Preliminary Psychometric Data**. Journal of family issue, 1(3) , 283-316.

- 45- **Sunders, D. G., Lynch, A. B., Grayson, M., Linz, D. (1987). The Inventory of Beliefs about Wife Beating: The Construction and Initial Validation of a Measure of Beliefs and Attitudes.** *Violence and Victims*, 2(1), 39-55.
- 46- **Tolman, R. M. (1989). The Development of Psychological Maltreatment of Women by their Male Partner.** *Violence and Victims*, 4, 159-177.
- 47- **Watts, C., Zimmerman, C. (2002). Violence against women: Global Scope and Magnitude.** *Lancet*, 359, 1232-37.
- 48- **Wiehe, V. R. (1998). Understanding Family Violence, Treating and Preventing Partner, Child, Sibling, and Elder Abuse.** Sage publications.
- 49- **World report of violence and health. (2002)** World health organization.